

Unit 14 book 3

شاگرد کارآموز

کارآموز شخصی است که یاد می گیرد چگونه یک کار را از یک فرد ماهر انجام دهد.
مارک یک آشپز شاگرد در رستوران است.

اطمینان دادن

اطمینان از کسی این است که به او بگوییم چیزی درست است تا نگرانی او را کمتر کند.
او به رئیس اطمینان داد که ساختمان به موقع انجام می شود.

بانداز

بانداز پارچه ای است که برای جلوگیری از خونریزی استفاده می شود.
اگر خودتان را بریدید ، لطفاً از بسته کمک های اولیه یک باند تهیه کنید.

خونریزی

خونریزی از دست دادن خون است.
اگر مراقب نباشید ، انگشت خود را می برید و خونریزی می کنید.

پیوند

پیوند با کسی یعنی دوست بودن با او.
زنان پس از چند ساعت مکالمه پیوند برقرار کردند.

سرآشپز

آشپز شخصی است که در رستوران آشپزی می کند.
تام یک آشپز در رستوران نزدیک خانه من است.

تاج پادشاهی

تاج کلاهی است که توسط یک پادشاه یا ملکه پوشیده می شود.
تاج از طلا ساخته شده است.

عزیمت، خروج

عزیمت عمل ترک مکان است.
آنها از عزیمت به خانه خود بسیار هیجان زده بودند.

کوشا

اگر کسی کوشا باشد ، سخت کار می کند و محتاط است.
کریگ همیشه در کار شخصی بسیار کوشا بوده است.

امپراطور

یک امپراطور رهبر گروهی از کشورها است.
امپراتور ژولیوس سزار کنترل روم باستان را در دست داشت.

الیاف

الیاف نخ ماده ای است که برای ساخت لباس یا طناب استفاده می شود.

حصیر از الیاف ریز ساخته شده است.

ناگوار

اگر چیزی وحشتناک باشد ، بسیار بد است.
انتصاب وحشتناک بود. متنفر شدم

بی ادب

اگر کسی بی ادب باشد ، گستاخ است.
راجر با هرکسی که ملاقات می کند مودب است.

زانو زدن

زانو زدن قرار دادن یک یا هر دو زانو روی زمین است.
داریل روی یک زانو نشست و از نینا خواست که با او ازدواج کند.

لوکس

لوکس چیز گرانی است که نیازی به آن ندارید.
ما در ماه عسل در یک استراحتگاه مجلل اقامت کردیم.

عظیم

اگر چیزی عظیم باشد ، بسیار بزرگ است.
چرخهای کامیون او عظیم بودند.

وحشت

وحشت زدگی به این معناست که چنان عصبی و ترسان هستید که نمی توانید به وضوح فکر کنید.
وقتی خانه آتش گرفت همه وحشت کردند.

اولویت

اولویت چیزی است که مهمتر از سایر موارد باشد.
اولویت من کسب نمرات خوب در مدرسه است.

روپوش

روپوش یک لباس بلند و گشاد است.
بسیاری از افراد صبح روپوش می پوشند.

سرزنش کردن

سرزنش به معنای انتقاد از عصبانیت است ، زیرا آنها اشتباه کرده اند
معلم جسی را به دلیل عدم توجه مورد سرزنش قرار داد.

شاگرد مفید

یک زمان یک رستوران کوچک وجود داشت. مردم گفتند که بهترین سرآشپز جهان در آنجا کار می کند. اما سرآشپز فردی
وحشتناک بود که برایش کار می کرد. او بی ادب بود و مدام کارگران خود را سرزنش می کرد.

سرآشپز یک شاگرد جوان داشت. اولویت اول کارآموز تهیه بهترین غذا در جهان بود. او از داشتن یک معلم خوب خوشحال
بود ، اما آشپز را دوست نداشت. این پسر کارگر کوشایی بود ، اما آشپز بیش از دیگران او را سرزنش می کرد.

سپس یک روز ، آشپز خبرهای خوبی دریافت کرد. امپراطور می خواست همان شب آنجا شام بخورد. او بسیار هیجان زده بود. او خیلی سریع کار می کرد و اشتباه کرد. دست خود را با چاقو برید و از آن شروع به خونریزی کرد. شاگرد یک باند به او داد ، اما آشپز هنوز نمی توانست آشپزی کند.

آشپز شروع به وحشت کرد. شاگرد سعی کرد به او اطمینان دهد. وی گفت: "همه چیز خوب خواهد بود." اما آشپز هنوز ترسیده بود. سپس آنها شروع به کار با هم کردند. آنها شروع به دوست بودن با هم کردند. سرآشپز به شاگرد گفت چه کاری باید انجام دهد. پسر بچه یک وعده غذایی عالی درست کرد.

به محض پایان کار ، امپراطور رسید. او ردای زیبایی به تن داشت که از الیاف نرم ساخته شده بود. او همچنین یک تاج عظیم داشت. هنگام ورود امپراطور همه در رستوران زانو زدند. آشپز و پسر غذای خود را بیرون آوردند. امپراطور به تجملات عادت داشت. آیا او غذا را دوست دارد؟

امپراطور غذا را دوست داشت. پس از عزیمت ، سرآشپز بسیار افتخار کرد و از دوست جدید خود ، شاگرد ، بسیار سپاسگزار بود.